

خودشناسی، خداشناسی است

ولی مدلول این فراز از مناجات ظاهر الشافی با آن منطبق است! * این مدلول نیز دارای گواهان زیادی از ادعیه و روایات و آیات است * جامع ترین آیه در طرق شناخت خداوند تعالی و تفاوت طرق بحسب اختلاف درجات ادراک رهروان الی الله * نهانی درجه آن، شناخت هر چیز بشناخت خدای عزوجل * عالیترین تعبیر از امیرالمؤمنین علیه السلام: «هو الذال بالدلیل علیه والمؤدی بالمعرفة الیه». حد وسط در هر برهانی خداوند تعالی است، و عملاً پاسخ سؤال مطرح شده.

* خودشناسی و خداشناسی با برعکس خداشناسی و خودشناسی؟! * دعاء که مخ عبادت است یعنی چه؟ * دهان برخی از دعا کنندگان دهانه ای از گودال سینه پرگند اوست که مایه رنج ساکنان ملکوت است * فقرة مناجات سور و شرح، انگار که در مقام مقابله با حدیث: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» می باشد زیرا مفاد آن: «من عرف ربه فقد عرف نفسه» است * تعریف از دیدگاه لغت شناسان * تعبیر «تعریف» در زیادتی دعاء عرفه سیدالشهدا علیه السلام * در مقایله پیشین روشن کردیم که معرفت نفس در منطق قرآن سبیل الی الله است

در خبر صحیح از امام صادق علیه السلام است که فرمودند عبد «صالح» که دعاء می کند خدای عزوجل به دو فرشته می فرماید: که اجابتش کردم، ولی حاجتش را حسرت کنی زیرا من دوست دارم صوتش را بشنوم، و عبد «بدسیرت» که دعاء می کند، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: در قضا حاکمیت وی عجله کنی «تا دهان گندایش را ببندد» زیرا صوتش مبعوض من است.

و مضمون این خبر را عارف چه نیکو پروانده است:

چون خدا خواهد که مثال پاری کند	میل ما را جانب زاری کند
بندگی من نالد بحق آرزو خویش	صد شکایت می کند از رنج خویش
حق همس گویند که آخر رنج و درد	فسر نرالا به کسان و از آن کرد
خوش همس می آید مرا آواز او	آن خدا بنا گفتن آن راز او
وانک اندر لایه و در ما اجرا	منی فریباند به هر نوعی مرا
طوطیان و سسلان را از بند	از خوش آوازی نفس درمی کنند
زاغ را و جسد را اندر نفس	کی کنند این خود نیامد در قصه

حوایج فطری

هر پدیده ای در این جهان مشهود طبعاً طالب خیر و کمال و منتظر از نقص و کاستی است و نفوس آدمی اعم از ستمده و انبیا و اشقیاء و اشرار، مشمول این قانون آفریننده، یعنی مقلوب به گرایش به کمال و به انزجار از نقصانند و محور حوائج در دعاهای وارده از آئمه اهل البیت علیهم السلام همین دو حاجت فطری است، و به تعبیر روشن تر توفان و شوق به خیرات و گریز از هر نقص و موجبات آن، در دعاهای قرآنی و روای، لغزای است تردید ناپذیر و نمونه ای روشن از این محور حوائج فطری، فقره های مورد شرح و تفسیر در مقاله حاضر است که با تعبیری غنی و بیانی بلیغ، شوق و انجذاب دعا کننده را به عید الخیرات از یکسو و انزجارش را از منتقصت مجهولی و خودشناسی و خواری و

قوله:

«الهی ان من تعرفک بک غیر مجهول ومن لا ذبک غیر مذلوم ومن اقبلت علیه غیر مملول، الاهی ان من اتتهج بک لمستبروان ومن اعتمص بک لمستجیر وقد لذت بک با الاهی فلا تخیب ظنی من رحمتک ولا تحجینی عن رافتک».

الهی هر کس که راه خودشناسی بدلاست تو بوید به یقین مجهول و ناشناخته نخواهد بود. و هر کس که بتو پناه آورد، به یقین خوار و بی بار نمی شود، و هر کس که تو به وی توجه فرمائی، به یقین اندوهگین نمی گردد، الاهی آنکس که بدلاست تو راه پیماید، حتماً تابناک و فرروزان است، و هر کس که در جوار تو در آید، در مأمنی منبع منجاورت گزیده و من در پناهت آمده ام، ای خدا، حسن ظنم را بر رحمت خویش تو می مگردان و از رافت و مهربانی خویش محروم مفرما.

خودشناسی و خداشناسی، یا خداشناسی و خودشناسی؟!*

دعا که در روایات مأثوره از رسول الله و عترت اطهار صلوات الله علیه و علیهم بعنوان «مخ العباد» تعبیر شده، حقیقت آن، خواسته و مستلک فطرت است که در مرحله اندیشه منعکس می گردد و زبان، ترجمان آن موج و حاجت برخاسته از ضمیر است و چنانچه مطالب خواسته شده در دعاء غیر از این باشد یعنی از فطرت نجوشیده و زبان و ضمیر با یکدیگر هماهنگ نباشند چنان دعائی دعاء حقیقی نیست، و هیچگونه ضمانتی در اجابت ندارد، و دهان دعاء کننده این چنین، دهانه ای است که منخرج بوی گند مردارهای هوس و هوای مدفون در گودال سینه او است. و مایه رنج و ملال ساکنان ملکوت است چنانکه در روایت آمده: «صحح ابن ابی عمیر عن الصادق علیه السلام قال: ان العبد لیدعوی فیقول الله عزوجل للملکین: قد استجبت له ولكن احسبه یحاجه فانی احب ان اسمع صوته وان العبد لیدعوی فیقول الله تبارک و تعالی: عجلوا له حاجه فانی ابغض صوته» (اصول کافی - جلد ۲ ص ۴۸۹)

تیره درونی از سوی دیگر محتمل می سازد، و عمیق ترین تعبیر در این عبارات تعبیر: «الهی ان من تعرف بك غیر مجهول» است که مشروح و تفسیر آن دشوار و انگار که از قبیل «حدیث آل محمد صعب مستصعب» است زیرا ظاهر مدلولش: «من عرف ربه فقد عرف نفسه» - خداشناسی راه خودشناسی است. نوگونی مقابله ای با «من عرف نفسه فقد عرف ربه» - خودشناسی راه خداشناسی است. دارد! باین بیان:

در صحاح اللغه می گویند: «تعرفت ما عند فلان ای تطلبت حشی معرفت» - پس جوی شناسائی آنچه نزد فلانی است شدم تا آنکه شناختم و در معجم وسط ولسان العرب نیز تعریف را همین گونه تعریف کرده اند و در معجم وسط علاوه ای دارد که نقل آن مناسب است: «تعرفت الی فلان جعلته بعرفی» - پس گیر شناساندن خود به فلانی شدم یعنی او را به گونه ای قرار دادم که مرا می شناسد.

و بر همین معنا هم حمل می شود حدیث: «تعرف الی الله فی الزحاه یعرفک فی الشده» - یعنی هنگام فراخی و فراوانی نعمت، پی جوی شناساندن خویش به اطاعات و عبادات بجدای تعالی باشی، تا در تنگناها و گرفتاریها ترا بشناسد و یاریت کند. یا توجه به تفسیری که از مشخصان زبان عرب برای «تعرف» ذکر نمودیم، می توان فقره: «الهی ان من تعرف بك غیر مجهول» را این طور ترجمه کنیم: الهی هر کس که پی جوی خودشناسی بدلات تو شد مجهول و ناشناخته نمی ماند.

در زیادتای دعاء عرفه سیدالشهدا علیه السلام که سیدین طباوس علیه الرحمه در اقبال ذکر فرموده و مرحوم محدث قمی رحمه الله در مناقب الجنان از ایشان نقل کرده است، تعبیر «تعرف» متکرراً آمده:

در یک مورد عرض می کند: «الهی علمت باختلاف الآثار وتفاوت الاطوار انه مرادک منی ان تعرف الی فی کل شیء حی لا اجهلک فی شیء».

- الهی بواسطه آمد و شد آثار گوناگون هستی و تبدلات بی درنگ شئون جهان که جعلگی آیات تو آید، دانستم که مرادت از من در این آیات نمائی، پی گیری شناساندن خویش بمن در هر چیزی است تا آنکه در هیچ چیز برام ناشناخته نباشی.

و در جای دیگر با بیان شور انگیزی عرض می کند: «انت الادی لا اله غیرک تعرفت لکن شیء فها جهلک شیء وانت الادی تعرفت الی فی کل شیء فربانک ظاهراً فی کل شیء».

- یعنی تویی آنکه خدائی جز تو نیست در شناساندن خویش به هر چیزی پی گیر شدی تا آنکه هیچ موجودی جاهل بتو نیست، و این تویی که در شناساندن خود بمن در هر چیزی پیگیر شدی پس در هر چه نگرستم تو پدیدار بوده ای.

در همه این موارد که از دعاء عرفه امام حسین علیه السلام نقل و ترجمه کردیم پی گیری شناساندن خویش، خدایتعالی بوده که بواسطه آمد و شد آثار و تحولات اطوار هستی، با پی جویی خویش، خویش را بهمه چیز شناساند و همه اشیاء آینه ای هستند که فروغ جلوه آن جمیل مطلق در آن منعکس است و نهایتاً انسان تام المعرفه است که فروغ آن جلوه را در همه چیز پدیدار می بیند، و اگر غیرت عشق زبان خواص را محدود نمی کرد و در تکلم با مردمان بقدر عقولشان مأمور نمی شدند در توحید، منطبق دیگری با عبارت می گشودند و باشارت اکتفاء نمی کردند.

ولی در فقره مورد بحث «الهی ان من تعرف...» پی جوی معرفت، بنده خدایتعالی است که عرض می کند: خدایا پی جوی شناخت خود اگر تو رهنمایش باشی مجهول نسبی ماند، و رهرو خودشناسی هنگامی بسر منزل خودشناسی میرسد که تو رهبرش باشی، بدیهی است که فرض مزبور مبتنی بر اطراف سه گانه است: رهرو، رهبر، منزل مقصود یعنی خودشناسی. و ایضاً روشن است که مرتبه طرف سوم، یعنی سرمنزل خودشناسی متأخر از مرتبه رهرو و رهبر است و بنابراین رتبه معرفت حق تعالی مقدم بر معرفت نفس و خودشناسی است پس «من عرف ربه فقد عرف نفسه»! در مقاله قبل در شناخت «ذکر الله» که مایه طمانینه قلوب است، با استظهار از

آیات: «فأعرض عمن تولی عن ذکرنا...» (۲۹ و ۳۰ از سوره نجم) برداشت این بوده که ذکر خدایتعالی سبیل الله است و از آیه یکصد و پنجم از سوره مائده: «علیکم انفسکم...» استفاده شد که سبیل الله واجب الملازمه همانا نفس و خودشناسی است که هم رهرو و هم، راه الی الله تعالی است و معنی ملازمت و فراموش نکردن آن، رهایی بخشیدنش از حجب و آزاد ساختنش از هر چه که رنگ تعلق پذیرد، می باشد و عناد همه اینها اقبال تام بغایت طریق است که خداوند تبارک و تعالی است، چه فراموشی غایت، فراموشی نفس طریق و نهایتاً ره گم کردن و ضلال است که در این آیه می خوانید: «والله فاناسهم انفسهم اولئک هم الفاسقون» (سوره الحشر- آیه ۱۹).

و حاصل آنکه نفس انسانی و معرفت آن، راه خداشناسی است و حدیث: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که مشکر در آثار آمده باریک اندیشانی چون صدر المتألهین و استاد، صالح المتألهین علامه طباطبائی فقیس سزها آن را عکس التقیض آیه نوزدهم از سوره حشر دانسته اند لفا مستفاد از این فقره مناجات شعبانیه چنانکه عرض شد: خداشناسی راه خودشناسی است! و رتبه معرفت خداوند عزوجل را بر معرفت و شناخت نفس مقدم می دارد زیرا او سبحانه و تعالی دلیل برهان بر خودشناسی مفروض گردیده است و در دعاء جوشن آن ذات اقدس را برها مطلق دانسته است یعنی برهان بر همه اشیاء: «اللهم انی اسئک باسئک با حثان یا مثال یا دنان یا برهان...».

بلکه برهان بودن حقتعالی بر هر چیز نیای است عظیم در قرآن مجید که همان «کتاب مبین» تنزل یافته است تا عقول بشر بتوانند آنرا درک کنند، و این کتاب عظیم مرجع همه معارف و از آن جمله آنچه در ادعیه و روایات آمده است می باشد و جامعترین آیه در باب شناخت و معرفت و طرق آن، این آیه کریمه است: «سنرهم آياتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید» (سوره فصلت- آیه ۵۳).

- همواره آیات ما را در اقصای مختلف جهان و نفوس مردم به آیان ارائه می دهیم تا برایشان روشن گردد که خدایتعالی حق است آیا در این باره کافی نیست که پروردگارت بر هر چیز شاهد و برهان است!

ملاحظه می کنیم در سلوک الی الله طریق آفاقی و طریق نفسانی و طریق ربوبی را بر شمرده، انشایه طریق ربوبی را در مظاف نهائی با سیاق انکار و تعجب بیان می کند گوئی: «منی خواهد فرماید: با بودن طریق شناخت خدا به خدا، تطرقت و سلوک آن دو طریق، از قبیل «استبدلون الادی هوادی بالادی هوخیر» (۶۱ بقره) است و با استنباط انکاری آمیخته به تعجب، گواه و دلیل بودن پروردگار متعال را بر هر چیز بدون استثناء اعلان می فرماید و احتمال خلاف آن را نفی می نماید و تعیین: «بمن دن علی ذاته بذاته» در دعای صباح و تعیین: «بک معرفتی و انت دلتنی علیک» در دعای این حمزه ثمالی و حدیث: «اعرفوا الله بالله» در کافی شریف، همگی تنزیلی است از این آیه شریفه که مفقادات در بسیاری از آیات دیگر می درخشد مانند کریمه: «شهد الله انه لا اله الا هو» (سوره آل عمران- آیه ۱۸) و: «الله نور السموات والأرض» (سوره نور- آیه ۳۵) و: «ونحن اقرب الیه من حبل الورد» (سوره ق- آیه ۱۶) و: «ان الله یحول بین المرء وقلبه» (سوره انفال- آیه ۲۴) و غیر اینها از آیات دیگر که کثیری از روایات و ادعیه و مناجات تنزیلی است از این گونه آیات قرآنی و آیات مذکور از سوره «ق» و «انفال» بروشنی دلالت می کنند که حضرت باری تعالی از انسان بنفس انسان نزدیکتر است باین بیان:

ورید که رنگی است منتشر در سراسر ماطن بدن و مجرای خون است و آمیختگی با همه اعضاء دارد و طبق تقاضای عرفی نزدیکترین اجزاء در نظام بدن با انسان است پایه قرب فرض شده و قرب خدایتعالی با انسان از آن بیشتر مفروض گردیده و بدیهی است

بقیه از درماندگان روز رستاخیز

و برشی را می بینی که از تقسیم ها و عزم های خود در زرادتدواری و جمع مال برگشته اند.

صافی بگفت: دو دست خود را بهم زدن.

مرتضی بگفت: دو گونه های خود را بر آرنج نهادن.

زار علی رآه: زاری، عیب کننده است. رأی، فکر و اندیشه می باشد.

«وقد ادبرت الحيلة وأقبلت العلة ولات حين مناص»

حيلة و تدبیر پشت کرده و شدت و بدبختی روی آورده و راه فرار نمانده است.

راه فرار نیست

تمام آنها را که دیدی از حسرت و غم دستهای خود را گازمی گرفتند یا دو کف دست را بهم می زدند یا گونه ها را بر آرنج می گذاردند و یا اندیشه خود را تخطئه می کردند و یا اثر اراده و نیت خود برگشته بودند، هیچ راهی برای نجات و رستگاریشان نمانده است و بلای ناگهانی و شدت و سختی به آنها روی آورده است و آتش دوزخ در انتظارشان می باشد. و دیگر راه فراری نیست.

ادبرت الحيلة: حيله و تدبیر پشت کرده و به کار نمی آید.

عيلة: شر و شدت و سختی.

لات حين مناص: «لات» همان لائی است که بمعنای «لیس» می باشد به اضافه یک «تا» که به آن چسبیده است. اسمش محذوف است و پیشترش حين مناص است و مناص بمعنای فرار می باشد. گویا جمله چنین است: لات الحين حين مناص یعنی نیست زمان، زمان فرار.

«هبهات هبهات! فدفات مافات، وذهب ماذهب، ووضت الدنيا

لحال بالها [فما بکت عليهم السماء والأرض وما كانوا نظرين]»

چه دور است اندیشه شان! رفت آنچه رفت و گذشت آنچه گذشت و دنیا به دلخواه خود سپری شد. خداوند می فرماید: پس گریه نکرد بر آنها آسمان و زمین و مهلت داده نشدند.

بیچارگی و درماندگی دنیا پرستان

خیلی دور است که بتواتی باز گردی و تدارک کنی گذشته را و اصلاً محال است چرا که هر چه بود گذشت و باز نمی گردد و دنیا هم به میل و دلخواه خود سپری شد و هرگز به شما اعتنائی نکرد و اهمیتی ندارد. آن همه مال و ثروت و کاخهای آسمانخراش و زن و فرزند و خدم و حشم، تو را به کار نیاید و پیشیزی ارزش برای تو در این روز رستاخیز ندارد. خداوند در قرآن می فرماید: نه آسمان و نه زمین بر مرگ این مردم گریه نکردند و مهلت داده نشدند (که گذشته ها را جبران نمایند).

در این آیه چند احتمال داده شده است: یکی اینکه مقصود از سماه و ارض، اهل آسمانها و اهل زمین باشد. و احتمال دیگر اینکه معمولاً در وفات بزرگان، گفته می شود که اینقدر فلانی بزرگ است که جا دارد آسمان و زمین در فراقش گریه کند و این آیه شاید اشاره به همین مقوله باشد. در هر صورت می خواهد فرماید که ایشان دیگر هیچ نام و نشان نیکویی برای خود نگذاشتند و در اثر مرگشان آب از آب حرکت نکرد و به مزینة تاریخ روانه شدند.

هبهات: یعنی بشد، بسیار دور شد و در مورد امر محال استعمال می شود.

لحال بالها: بدلخواه خویش. یعنی دنیا به میل و اراده خویش، به کار خود ادامه داد و هیچ اعتنائی به دنیا خواهان نکرد.

ما كانوا نظرين: مهلت داده نشدند. انظار بمعنای مهلت است.

علاصه عزیزان باید سعی کنیم که من و شما در ایوم الحسره، حسرت گذشته ها را نخوریم و از این عمر زود گذران به اندازه ای که می توانیم بهره بگیریم برای آخرت، پس هر چه مال و ثروت داریم اگر برای سرای حقیقی و زندگی واقعی خود مصرف کردیم، اثرش می ماند و گرنه جز وزر و وبال و حسرت چیزی در بر نخواهد داشت.

ادامه دارد

بقیه از خودشناسی ...

می گوید: «هو الذال بالدلیل علیه والمؤدی بالمعرفة الیه» (ج ۱ ص ۲۰۶). او خداوند خود رهنمای هر دلیلی است که بر اثبات او اقامه می شود، و شناخت حاصل شده از هر دلیلی که بر وجود او اقامه گردیده را او بخود مربوط و ایصال می کند. و حد اوسط موصل معرفت بخویش او است، و سبب هر اوسطی برای معرفت و تصدیق بشیوت اکبر برای اصغر، از آن ذات مقدمه افاضه می شود و «لکل وجهه هو مؤتیه» و این شوریده چه عالی گفته است:

اذا رام عاشقها نظراً ولم يستطعها فمن لطفها
اعزازته طرفاً رآها به فكان الصبر بها طرفها

علیهذا پاسخ سؤال مطرح شده در آغاز مقاله حاضر: «خودشناسی و خداشناسی یا برعکس: خداشناسی و خودشناسی؟» خوب روشن گردید و آیه کریمه مذکور از سوره «افضل» با علاوه ای جواب می دهد: «أفانق شناسی و خداشناسی، و خودشناسی و خداشناسی، و همه چیز را بشناخت او شناختن» «والله يقول الحق وهو يهدی السبیل».

ادامه دارد